

بخش اول

نهضت حسینی در کلام مقام معظم رهبری

۷۴/۱۰/۵

نام حسین بن علی علیه الصلاة و السلام، نام عجیبی است. وقتی از لحاظ عاطفی نگاه می کنید، می بینید خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمین با معرفت، این است که دل ها را مثل مغناطیس و کهریبا به خود جذب می کند.

البته در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارد و در حقیقت، از معرفت به امام حسین بی بهره اند. از طرفی کسانی هم هستند که جزو شیعیان این خانواده محسوب نمی شوند؛ اما در میان آن ها بسیاری هستند که اسم حسین علیه السلام، اشکشان را جاری می سازد و دلشان را منقلب می کند. خدای متعال، در نام امام حسین اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملت ایران و دیگر ملت های شیعه، یک حالت معنوی حاکم می شود. این، آن معنای عاطفی آن ذات و وجود مقدس است. از اول هم در بین اصحاب بصیرت، همین طور بوده است. در خانه ی نبی اکرم علیه و آله آلاف الصلاة و السلام و امیر المومنین علیه الصلاة و السلام و در محیط زندگی این بزرگواران هم - آن طوری که انسان از روایات و تاریخ و اخبار و آثار می فهمد - این وجود عزیز، خصوصیتی داشته و مورد محبت و عشق ورزیدن بوده است. امروز هم، همین گونه است.

۷۵/۳/۲۰

یکی از عوامل که در کارهای بزرگ جلو انسان را سد می کند، عذرهای شرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد؛ ولی وقتی انجام اینکار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عده ی زیادی کشته خواهند شد - احساس میکند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین علیه السلام از این گونه عذرهای شرعی می توانست هر انسان ظاهر بینی را از دامه راه منصرف کند، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ می نمود. اول اعراض مردم کوفه و کشته شدن پیش آمد. فرضا این جا بایستی امام حسین علیه السلام می فرمود:

دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. می خواستیم با یزدید بیعت نکنیم؛ ولی ظاهرا در این اوضاع و احوال، امکان پذیر نیست. مردم هم تحمل نمی کنند. پس، تکلیف ساقط است. لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت می کنیم.

۶۸/۵/۱۱

امروز این حادثه، پشتوانه‌ی یک نهضت است. اگر امروز به ما بگویند ریشه‌ی این نهضتی که به وجود آورده‌اید، کجاست؟ ما می‌گوییم: ریشه‌اش پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهم السلام) است.

امام حسین کیست؟

کسی است که این حادثه را به وجود آورده و در تاریخ از او نقل شده است.

پس این حادثه، پشتوانه‌ی این نهضت است. اگر ما ندانسته و بی‌توجه و از روی سهل‌انگاری، حادثه را با چیزهایی که جزو آن نیست، مشوب کردیم، به آن حادثه و نیز به انقلابی که ناشی از آن حادثه است، خدمت نکرده‌ایم.

۷۰/۴/۲۰

ماجرای حسین بن علی (علیه‌السلام) حقیقتاً موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکرات صحیح اسلامی بوده است. هر آزادی خواه و هر مجاهد فی سبیل الله و هر کس که می‌خواسته است در میدان خطر وارد بشود، از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانه‌ی روحی و معنوی خود قرار داده است.

در انقلاب ما، این معنا به صورت بینی واضح بود. معلوم نبود اگر ما این حادثه را نمی‌داشتیم، چه طور می‌توانستیم در این معرکه خوض کنیم.

این خودش فصل عربی و قابل تعمقی است که تمسک به ذیل ماجرای عاشورا و مجاهدت سید الشهداء (علیه الصلاة والسلام)، چه تأثیری در وضع انقلاب ما داشت.

انسان وقتی در این مساله غور می‌کند، از عظمت تأثیر آن حادثه به دهشت می‌افتد و فکر می‌کند کسانی که از آن محرومند، این خلأ را چگونه می‌توانند پر کنند.

۸۴/۱۱/۵

عاشورا یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود.

حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) با این حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - یک سرمشق را به برای امت اسلامی نوشت و گذاشت. این سرشق فقط شهید شدن هم

نیست؛ یک چیز مرکب و پیچیده و بسیار عمیق است.
سه عنصر در حرکت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) وجود دارد:
عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت و عنصر عاطفه.

۸۴/۵/۱۱

عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت.

جمله، جمله‌ی این بیانات نورانی، بیان کننده‌ی یک منطق مستحکم است. خلاصه این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه‌ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی‌ترین مراحل، یا نداشته باشد.

خطر بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد.

این‌ها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده، در حالی که هر یک از این کلمات، تکان دهنده است.

بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه کاری و محافظه کاری نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیت جسمانی نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند.
اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست.

ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله و لم

یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله این یدخله مدخله:

منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه‌ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حق علی الله است که انسان بی‌مسئولیت و بی‌تعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبه رو می‌کند، مواجه کند.

۸۴/۱۱/۵

حسین بن علی (علیه السلام) عاقبت این کار را می‌دانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ

لزومی ندارد که یک نگاه روشن فکرانه ما را به این جا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین (علیه السلام) با روشن بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما «مسأله» آن قدرت اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاست جان حسین بن علی (علیه السلام) در مقابل این مساله قرار می‌گیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان برود؛ این برای مسلمان‌ها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این طور نبوده که برای سرمش دادن روی تخته‌ی سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الاهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

۸۴/۱۱/۵

عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد، چون العزة لله و لرسوله و للمؤمنين.

مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم، بایستی از عزت خود و اسلام حافظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه می‌کنی، یک چهره‌ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آن‌هایی که فتنگ گرفته اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند!

اما در منطق عاشورا، این مساله وجود ندارد؛ همان جایی هم که حسین بن علی (علیه السلام) یک شب را مهلت می‌گیرد، عزتمندانه مهلت می‌گیرد؛ همان جای که همه می‌گویند: هل من ناصر - استنصار می‌کند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آن جایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدم‌های گوناگون برخورد می‌کند و با آن‌ها حرف می‌زند و از بعضی از آن‌ها یاری می‌گیرد، از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته‌ی دیگر است.

این عنصر در همه‌ی مجاهداتی که رهروان عاشروایی در برنامه‌ی خود می‌گنجانند، باید دیده شود. همه‌ی اقدام‌های مجاهدت آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آن جایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد.

۸۴/۱۱/۵

در روز عاشورا در مدرسه‌ی فیضیه‌ی چهره‌ی امام را نگاه کنید:

یک روحانی‌ای که نه سرباز مسلح دارد و نه یک فشنگ در همه‌ی وجود خود دارد، آن چنان با عزت حرف می‌زند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم می‌کند؛ این موضع عزت است. امام در همه‌ی احوال همین طور بود؛ تنها، بی‌کس، بدون عده و عده، اما عزیز؛ این چهره‌ی امام بزرگوار ما بود.

خدا را شکر کنیم که ما در زمانی قرار گرفتیم که یک نمونه‌ی عینی از آن چه را که بارها و سال‌ها گفته‌ایم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان او را دیدیم؛ و او، امام بزرگوار ما بود.

۸۴/۱۱/۵

عنصر سوم، عاطفه هست؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین کننده‌ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریان‌های دیگر پیدا شود.

حادثه‌ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بل که در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه هم راهاست.

قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر می‌کند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب کبری (سلام الله علیها) در کوفه و شام منطقی حرف می‌زند، اما مرثیه می‌خواند؛ امام سجاد بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی می‌کوبد، امام مرثیه می‌خواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می‌توان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمی‌توان فهمید.

۷۱/۴/۱۰

در انقلاب بزرگ ملت ایران هم، عاشورا و خاطره حسین بن علی علیه السلام و قضایای محرم، نقشی اساسی داشت.

موضوع عاشورا، یک موضوع تمام نشدنی و همیشگی است. چرا این حادثه، این قدر در تاریخ اسلام تأثیرات بزرگی گذاشته است؟

به نظر بنده، موضوع عاشورا، از این جهت کمال اهمیت را دارد که فداکاری و از خود گذشتگی‌ای که در این قضیه انجام گرفت، یک فداکاری استثنایی بود. از اول تاریخ اسلام تا امروز، جنگ‌ها و شهادت‌ها و گذشت‌ها، همیشه بوده است.

و ما هم در زمان خودمان، مردم زیادی را دیدیم که مجاهدت کردند و از خود گذشتگی به خرج دادند و شرایط سختی را تحمل کردند.

این همه شهدا، این همه جانبازان، این همه اسرای ما، آزدگان ما، خانواده‌های شان و بقیه‌ی کسانی که در سال‌های بعد از انقلاب یا اوان انقلاب فداکاری کردند، همه جلو چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است و در تاریخ آن‌ها را خوانده‌اید.

اما، هیچ کدام از این حوادث، با حادثه عاشورا قابل مقایسه نیست؛ حتی شهادت شهدای بدر و احد و زمان صدر اسلام. انسان تدبیر می‌کند، می‌فهمد چرا از زبان چند نفر از ائمه ما علیهم السلام، نقل شده است که خطاب به سیدالشهدا علیه الصلاة والسلام فرموده‌اند:

لا یوم کیومک یا ابا عبدالله

۷۱/۴/۱۰

لُبّ و جوهر حادثه عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین بن علی علیه السلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ کس به او کمک نکرد! حتی دوستان آن بزرگوار، یعنی کسانی که هر یک می‌توانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزدی بکشانند، هر کدام با عذری، از میدان خارج شدند و گریختند!

این عباس یک طور؛ عبدالله بن جعفر یک طور؛ عبدالله بن زبیر یک طور؛ بزرگان باقی مانده از صحابه و تابعین یک طور .. شخصیت‌های معروف و نام و نشاندار و کسانی که می‌توانستند تأثیری بگذارند و میدان مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک طور از میدان خارج شدند.

این، در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می‌گفتند. اما وقتی نبوت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است؛ رحم نمی‌کند و تصمیم بر شدت عمل دارد، هر کدام از گوشه‌ای فرار کردند و امام حسین علیه السلام را در صحنه تنها گذاشتند.

حتی برای این که کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین بن علی علیه السلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که:

آقا، شما هم قیام نکنید! به جنگ با یزید نروید! این، یک عبرت عجیب در تاریخ است.

۷۱/۴/۹

آن جا که بزرگان می‌ترسند، آن جا که دشمن چهره‌ی بسیار خشنی را از خود نشان می‌دهد، آن جا که همه احساس می‌کنند اگر وارد میدان شوند میدان غریبانه‌ای آن‌ها را در خود خواهد گرفت؛ آن جاست که جوهرها و باطن افراد شناخته می‌شود.

در تمام دنیای اسلامی آن روز - که دنیای بزرگی بود و کشورهای اسلامی زیادی که امروز مستقل و جدا هستند، آن روز یک کشور بودند - با جمعیت بسیار زیاد، کسی که این تصمیم، عزم و جرأت را داشت که در مقابل دشمن بایستد، حسین بن علی علیه السلام بود.

۷۱/۴/۱۰

این، مظلومیت است. این مظلومیت، به معنای کوچکی و ذلت نیست. امام حسین علیه السلام، عظیم‌ترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و ترسید و مجاهدت کرد. اما این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیت دارد. همان قدرت که بزرگ است، همان قدر هم مظلوم است؛ و با غربت هم به شهادت رسید.

فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که به میدان نبرد می‌رود؛ مردم به نام او شعار می‌دهند و از او تمجید می‌کنند؛ میدان اطراف او را انسان‌های پرشوری مثل خود او گرفته‌اند؛ می‌داند که اگر مجروح یا شهید شود، مردم با او چگونه با شور برخورد خواهند کرد، و آن انسانی که در چنان غربتی، در چنان ظلمتی، تنها، بدون یاور، بدون هیچ گونه امید کمکی از طرف مردم، با وسعت تبلیغات دشمن، می‌ایستد و مبارزه می‌کند و تن به قضای الهی می‌سپارد و آماده‌ی کشته شدن در راه خدا می‌شود. عظمت شهدای کربلا به این است!

یعنی برای احساس تکلیف، که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند؛ از تنهایی خود، احساس وحشت نکردند؛ کم بودن عده خود را مجوزی برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند.

این است که یک آدم راه، یک رهبر راه، یک ملت را عظمت می‌بخشد: نترسیدن از عظمت پوشالی

دشمن.

۷۱/۴/۱۰

سید الشهدا علیه الصلاة و السلام، می‌دانست که بعد از شهادت او، دشمن تمام فضای جامعه و دنیای آن روز را از تبلیغات بر ضد او پر خواهد کرد. امام حسین علیه‌السلام، کسی نبود که زمان و دشمن را نشانسد. می‌دانست دشمن چه خباثت‌هایی خواهد کرد. در عین حال، این ایمان و امید را داشت که همین حرکت مظلومانه و غریبانه او، بالأخره دشمن را هم در کوتاه مدت و هم در بلند مدت شکست خواهد داد و همین طور هم شد. خلاصت اگر کسی خیال کند که امام حسین علیه‌السلام، شکست خورد. کشته شدن، شکست خوردن نیست. در جبهه‌ی جنگ آن کس که کشته می‌شود شکست نخورده است. آن کس که به هدف خود نمی‌رسد، شکست خورده است. هدف دشمنان امام حسین علیه‌السلام، این بود که اسلام و یادگارهای نبوت را از زمین براندازند. این‌ها شکست خوردند، چون این طور نشد.

هدف امام حسین علیه‌السلام این بود که در برنامه یک پارچه دشمنان اسلام، که همه جا را به رنگ دل خواه خودشان در آورده بودند یا قصد داشتند در آوردند، رخنه ایجاد شود؛ اسلام و ندای مظلومیت و حقانیت آن در همه جا سر داده شود و بالأخره دشمن اسلام، مغلوب شود و این، شد. هم در کوتاه مدت امام حسین علیه‌السلام پیروز شد و هم در بلند مدت.

۷۱/۴/۱۰

در کوتاه مدت

این ترتیب که، خود این قیام و شهادت مظلومانه و اسارت خاندان آن بزرگوار، نظام حکومت بنی امیه را متزلزل کرد. بعد از همین حادثه بود که در دنیای اسلام - در مدینه و در مکه - پی در پی حوادثی پیش آمد و بالأخره منجر به نابودی سلسله‌ی آل ابی سفیان شد. به فاصله‌ی سه، چهار سال، سلسله‌ی آل ابی سفیان به کلی بر افتاد و از بین رفت. چه کسی خیال می‌کرد این دشمنی که امام حسین علیه‌السلام را مظلومانه در کربلا به شهادت رسانده بود، آن طور مغلوب انعکاس فریاد آن امام شود؟!

آن هم در سه یا چهار سال! در دراز مدت هم امام حسین علیه‌السلام پیروز شد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید و ببینید چه قدر دین در دنیا رشد کرد! چه قدر اسلام ریشه‌دار شد! چگونه ملت‌های اسلامی پدیدار شدند و رشد کردند! علوم اسلامی پیشرفت کرد، فقه اسلامی پیشرفت کرد و بالأخره بعد از گذشت قرن‌ها، امروز، پرچم اسلام بر فراز بلندترین بام‌های دنیا، در اهتزاز است.

۷۱/۴/۱۰

آن مبارز و مجاهد فی سبیل الله که آن طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خودش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت، بر دشمن خود پیروز شد. این، برای ملت‌ها یک درست است. لذاست که از رهبران بزرگ نیای معاصر - حتی آن‌هایی که مسلمان هم نیستند - نقل می‌کنند که گفته‌اند: ما راه مبارزه را، از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتیم.

انقلاب خود ما هم یکی از همین مثال‌هاست. مردم ما هم از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتند. فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست. فهمیدند که در مقابل دشمن علی‌الظاهر مسلط، عقب نشینی کردن، موجب بدبختی و روسپاهی است.

دشمن هر چه با عظمت باشد، اگر جناح مومن و فئه مومنه، با توکل به خدا در مقابل او ماجه‌دت کند، بالأخره شکست با دشمن و پیروزی با فئه مؤمنه است. این را ملت ما هم می‌فهمیدند.

۷۱/۴/۱۰

کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا مثالی است برای این که در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این، یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار اسلام، حسین بن علی علیه السلام، با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید؛ اما معنایش این نیست که هر کس راه حسین علیه السلام را می‌رود و همه کسانی که در راه مبارزه‌اند، باید به شهادت برسند؛ نه.

ملت ایران، بحمدالله امروز راه حسین علیه السلام را آزمایش کرده است و با سربلندی و عظمت، در میان ملت‌های اسلام و ملت‌های جهان، حضور دارد.

آن چه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین علیه‌السلام؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود.

در دوران جنگ نیز همین طور بود. ملت ما می‌فهمید که در مقابل او، دنیای شرف و غرب و همه استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گران قدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم. عزیزانی از ما، سلامتی‌شان را از دست دادند و جانباز شدند. عزیزانی، چند سال را در زندان‌ها گذراندند. عده‌ای هنوز هم در زندان‌های بعضی‌ها هستند. اما ملت با این فداکاری‌ها به اوج عزت و عظمت سریده است؛ اسلام عزیز شده است؛ پرچم اسلام برافراشته شده است. این، به برکت آن ایستادگی است.

۷۱/۴/۱۰

آن ایستادگی، امروز هم واجب و لازم است.
امروز قدرت استکباری آمریکا می‌خواهد ملت ایران و ملت‌های مبارز مسلمان را در همه دنیا، از سطوت و بطش خود بترساند.
بعد از آن که بلوک شرق از بین رفت، بسیاری از اجزای پاره پاره آن، از روی ضعف نفس، جذب و تسلیم دشمن دیروز خودشان شدند و دولت‌های ضعیف النفس، در بسیاری از کشورها زیر بار تحمیل دولت آمریکا رفتند.
امروز سیاستی که آمریکا به دوستان و دست‌یاران خودش املا می‌کند، این است که هر مقاومتی در راه تسلط مطلق استکبار را باید از بین ببرد. می‌گویند:
اکنون که بسیاری از دولت‌ها در مقابل ما تسلیم شده‌اند، چرا طرفداران اسلام تسلیم نمی‌شوند؟! چرا ملت‌های اسلامی تسلیم نمی‌شوند؟! چرا ملت ایران تسلیم نمی‌شود؟! می‌خواهند ملت‌های مسلمان را بترسانند. امروز، آن روزی است که ملت‌های اسلامی را بترسانند.
امروز، آن روزی است که ملت‌های اسلامی نباید. در مقابل ظاهر قدرت‌مندانه استکبار، دچار ترس و تردید شوند. این مبارزه ادامه دارد.

۷۱/۴/۱۰

این ملت، یک ملت با سابقه و بزرگ است. ما نزدیک شصت میلیون جمعیت، با این کشور پهناور، با این امکانات، با این موقعیت حساس در جغرافیای عالم، ملتی نیستیم که قدرت‌های بزرگ بتوانند ما را با تهدید و ارعاب، زیر بال خودشان بگیرند و ما را بترسانند. ملت و دولت، دست در دست یکدیگر، با سرمایه‌های گوناگونی که در این کشور هست، باید این کشور را بسازند. این کشور، به دست ایرانی باید ساخته شود. غیر ایرانی، مورد اعتماد نیست. سال‌های متمادی در این کشور، غیر ایرانی‌ها به عناوین مختلف - به عنوان مستشار و غیره - آمدند و خیانت کردند. دولت برای ملت، ملت برای دولت، پشت سر دولت، آحاد ملت دست در دست هم، قشرهای مختلف دو شادوش یکدیگر! باید مثل خاری در چشم استکبار و شیطان بزرگ فرو رفت. نباید اجازه داد که که آن‌ها در ملت ایران طمع کنند. و این، به برکت روح امام حسین علیه السلام است. به برکت روح عاشوراست.

۷۰/۴/۲۰

مجالس عزاداری برای این است که دل‌های ما را با حسین بن علی، علیه السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کند، یک عده کج فهم نگویند که:

امام حسین علیه السلام که:

راه امام حسین علیه السلام معنایش این است که همه ملت ایران کشته شوند. کدام انسان نادانی، چنین حرفی را ممکن است بزند؟! یک ملت از حسین بن علی علیه السلام باید درس بگیرد.

یعنی از دشمن نترسد؛ به خود متکی باشد؛ به خدای خود توکل کند؛ بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت، ناپایدار است. بداند اگر جبهه‌ی دشمن، به ظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی‌اش کم است.

مگر نمی‌بینید که نزدیک چهار ده سال است که دشمنان خواسته‌اند جمهوری اسلامی را از بین ببرند و نتوانسته‌اند!

این چیست جز ضعف آن‌ها و قدرت ما؟

ما قوی هستیم. ما به برکت اسلام، قدرت داریم. ما به خدای بزرگ متوکل و متکی هستیم. یعنی نیروی الهی را با خودمان داریم. دنیا در مقابل چنین نیرویی نمی‌تواند بایستد.

۷۴/۳/۳

نهضت عباسیان هم که بالاخره به پیروزی رسید، با نام حسین بن علی علیه السلام شروع شد. اگر تاریخ را نگاه کنید، مشاهده خواهید کرد که دعوات بنی عباس، وقتی به اطراف عالم اسلام می‌رفتند، از خون حسین بن علی علیه السلام و شهادت آن بزرگوار و انتقام خون فرزند پیغمبر و جگر گوشه فاطمه زهرا علیها سلام، مایه می‌گرفتند تا بتوانند تبلیغات خودشان را به راه بندازند.

مردم هم قبل می‌کردند. حتی - آن طور که در ذهنم هست - لباس سیاهی که شعار پانصد ساله بنی عباس، همواره لباس رسمی آن‌ها، لباس سیاه بود. لباس سیاه، برای اولین بار به مناسبت عزاداری امام حسین استفاده شد.

آن‌ها می‌گفتند: هذا حداد آل محمد صلی الله علیه و آله.

یعنی این لباس عزای ذریه پیغمبر است.

این گونه شروع کردند و آن تحول را به راه انداختند. البته منحرف شدند و خود آن‌ها هم دنباله کار بنی امیه را پیش بردند. اینها تأثیرات عاشورایی است.

۷۴/۳/۱۰

هر چه زمان می‌گذرد، احساس می‌شود که چهره ی بی‌زوال این خورشید منور که می‌شود آن را به خورشید شهادت، خورشید جهان مظلومانه و غریبانه تعبیر کرد که به وسیله حسین بن علی علیه السلام و یارانش برافروخته شد - بیش‌تر آشکار می‌گردد و برکات عاشورا بیش‌تر معلوم می‌شود. از همان روز اولی که این حادثه اتفاق افتاد، تأثیرات بنیانی آن، به تدریج معلوم شد. از همان روزها، عده‌ای احساس کردند که وظایفی دارند. ماجرای توأین پیش آمد. قضایای مبارزات طولانی بنی هاشم و بنی الحسن علیهم الصلاۃ و السلام پیش آمد. بعد، حتی نهضت بنی عباس که علیه بنی امیه به پا خاست، در اواسط قرن دوم هجری، در همه اطراف عالم اسلام آن روز، بخصوص در ایران و شرق ایران - خراسان - و غیره، با فرستادن دعائی، زمینه را برای ازاله‌ی حکومت ظالم، مستکبر و نژادپرست اموی، فراهم کردند.

۷۱/۱۱/۱۶

یک مسأله‌ی بسیار مهم در باب ماجرای سید الشهدا علیه‌الصلاۃ و السلام مطرح این سؤال، تاریخی یا انسانی است و جای طرحش همین جاست. در زندگی حسین بن علی علیه‌السلام، یک نقطه‌ی برجسته، مثل قله‌ای که همه‌ی دامنه‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، وجود دارد و آن عاشورا است. در زندگی امام حسین علیه‌السلام، آن قدر حوادث و مطالب و تاریخ و گفته‌ها و احادیث وجود دارد، که اگر حادثه‌ی کربلا هم نمی‌بود، زندگی آن بزرگوار مثل زندگی هر یک از ائمه‌ی دیگر، منبع حکم و آثار و روایات و احداث بود. اما قضیه‌ی عاشورا آن قدر مهم است که شما از زندگی آن بزرگوار، کمتر فراز و نشانه‌ی دیگری را به خاطر می‌آورید درباره‌ی حسین بن علی علیه‌السلام، چنین آمده است که

بکته السماء و من فیها و الارض و من علیها و لما یطلا بتیها.

هنوز پا به این جهان نگذارده، آسمان و زمین بر حسین علیه‌السلام، گریستند. قضیه این قدر جالب

اهمیت است. یعنی ماجرای عاشورا و شهادت بزرگی که در تاریخ بی‌نظیر است، در آن روز اتفاق افتاد. این جریانی بود که چشم‌ها به آن بود. به راستی این چه قضیه‌ای بود که از پیش تقدیر شده بود؟
الموعود بشهادته قبل استلاله و ولادته.

قبل از این که حسین بن علی علیه السلام چهره بنماید، با شهادت نامیده و خوانده می‌شد. به نظر می‌رسد که در این جا رازی وجود دارد، که برای ما آموزنده است.

۷۴/۳/۳

درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه فضای ذهن بشریت را فرا گرفته است. در این، شکی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویق چهره اسلام، بخصوص تشیع، خرج می‌شود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملت‌ها و کشورها دارد، خود را موظف به فعالیت علیه اسلام و حکومت اسلام می‌بیند.

درست است که کفر، با همه تفرق و تشتت، با استفاده از همه امکانات، در یک امر اتفاق کرده و آن ضدیت با اسلام ناب است و حتی اسلام محرف را هم به جنگ اسلام ناب آورده و به میدان کشانیده است. این‌ها همه درست؛ اما آیا جناح حق و جبهه‌ی اسلام ناب نمی‌تواند در مقابل این تبلیغات خصمانه را خبأت آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرم، همان معجزه را یک بار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد؛ اما ممکن است. همت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن بیست نیست.

۷۴/۳/۳

دردی که امروز گریبان جوامع مادی دنیا و تمدن غربی را گرفته است، عدم اطمینان، عدم آرامش، عدم نقطه اتکای روحی، عدم انس و تواصل بین انسان‌ها، احساس غربت، و انکسار است. بخش‌های حساس جوامعی که این دردها را بیشتر احساس می‌کنند، چشم انتظارند که دست نجاتی بیاید و آن‌ها را از این حالت نجات دهد. در آن جاهایی که آگاهی هست، چشم‌ها به اسلام دوخته شده است. البته عده‌ای از آن‌ها آگاهی ندارند و اسلام را نمی‌شناسند؛ اما زمینه گرایش به اسلام را دارند. کسانی که اسلام را می‌شناسند، مشخصاً روی اسلام تکیه می‌کنند. یکی از اندیشمندان ایرانی خود ما گفته بود - بنده شنیدم که آن شخص به رحمت خدا رفته است - که امروز غرب در جستجوی چهره‌هایی مثل شیخ انصاری و ملاصدرا است. زندگی، معنویات و ارزش‌ها آن‌ها، امروز چهره‌های غربی و متفکرین غربی را جذب می‌کند. منبع زخار این

حقایق و ارزش‌ها، معارف اسلامی، و در قله ی و اوج این معارف، معرفت عاشورایی است.
قدرت این‌ها را باید دانست.

۷۴/۳/۳

عزیزان من؛

مؤمنین به حسین بن علی علیه‌السلام! امروز حسین بن علی می‌تواند دنیا را نجات دهد؛ به شرط آن که
با تحریف، چهره او را مغشوش نکنند.
نگذارید مفاهیم و کارهای تحریف‌آمیز و غلط، چشم‌ها و دل‌ها را از چهره‌ی مبارک و منور سید الشهدا
علیه‌الصلاة و السلام، منحرف کند.
با تحریف مقابله کنید.

۶۸/۵/۱۱

آن چه که نهضت ما را جهت می‌دهد و امروز هم باید بدهد، دقیقا همان چیزی است که حسین بن علی
(علیه السلام) در راه آن قیام کرد. ما امروز، برای شهدای خود که در جبهه‌های گوناگون و در راه این نظام و
حفظ آن، به شهادت می‌رسند، با معرفت عزاداری می‌کنیم. آن شهید جوانی که یا در جنگ تحمیلی و یا در
برخورد با انواع و اقسام دشمنان و منافقان و کفار به شهادت رسیده، هیچ شبهه‌ی برای مردم ما وجود ندارد
که این شهید، شهید راه همین نظام است و برای نگه‌داشتن و محکم کردن ستون‌های همین نظام و
انقلاب، به شهادت رسیده است؛ در حالی که وضع شهدای امروز، با شهدای کربلا که در تنهایی و غربت
کامل قیام کردند و هیچ کس آن‌ها را به پیمودن این راه تشویق نکرد، بلکه همه‌ی مردم و بزرگان و جوه
اسلام، آن‌ها را منع می‌کردند، متفاوت است.

در عین حال، ایمان و عشقشان آن چنان لبریز بود که رفتند و غریبانه و مظلومانه و تنها به شهادت
رسیدند. وضع شهدای کربلا، با شهدایی که تمام دستگاه‌های تبلیغی و مشوق‌های جامعه به آن‌ها می‌گوید
بروید و آن‌ها هم می‌روند و به شهادت می‌رسند، فرق دارد. البته این شهید، شهید والا مقامی است؛ اما او چیز
دیگری است.

۷۵/۹/۲۴

امام حسین تک و تنها بود.

البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمی‌ماندند هم، آن حضرت می‌ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که: من بیعتم را برداشتم، بورید. همه می‌رفتند. ابوافضل و علی اکبر هم می‌رفتند و حضرت تنها می‌ماند. روز عاشورا چه می‌شد؟ حضرت بر می‌گشت، یا می‌ایستاد و می‌جنگید؟ در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت: گر من تنها بمانم و همه دنیا در مقابل من باشند، از راهم بر نمی‌گردم. آن شخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت.

صدقوا ما عاهدوا الله علیه.

لقلقه‌ی زبان را که - خوب همه داریم. دیدید، یک انسان حسینی و عاشورایی چه کرد؟ خوب؛ اگر همه‌ی ما عاشورایی باشیم، حرکت دنیا به سمت صلاح، سریع، و زمینه ظهور ولی مطلق حق، فراهم خواهد شد.

۷۳/۵/۱۵

حرکت موکب‌های حسنی در دهه اول ماه محرم به مانند جاری شدن آب بارانی است که تمامی پلیدی‌ها و تلقینات فاسد دشمنان را از محیط و فضای جامعه می‌زداید و به آن روح تازه‌ای از عشق و ایمان الهی می‌دمد.

علم عزای حسینی در دست هیأت‌های مذهبی است و این مقام و مرتبه مقدسی در نهضت بزرگ عشاورا محسوب می‌شود. پرچمداران فرهنگ این نهضت کسانی هستند که عزای حسنی را اقامه می‌کنند. بنابراین هیأت‌های مذهبی باید این علم را آن چنان که شایسته‌ی است قدر بدانند.

۷۹/۱/۲۶

نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم در دست است؛ یک نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوب‌گر - یعنی حکومت یزدی - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگ‌تری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگرچه با یزد مبارزه می‌کند، اما

مبارزه‌ی گسترده‌ی تاریخی وی با یزید کوتاه عمر بی‌ارزش نیست؛ بل که با چهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلت انسان است. امام حسین با این مبارزه می‌کند.

۷۴/۳/۱۹

فما لم یبق معه سوی اهل بیهته؛

یعنی وقتی که همه اصحاب امام حسین به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده او باقی نماند،

خرج علی بن الحسین علیه السلام؛

علی اکبر از خیمه‌گاه خارج شد.

و کان من اصبح الناس خلقا

؛ علی اکبر یکی از زیباترین جوانان بود.

فاستأذن اباه فی القتال؛

پیش پدر آمد و گفت: پدر، اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم.

فاذن له؛

هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد! این دیگر اصحاب و برادر زاده و خواهر زاده نیست که امام به او

بگوید نرو - بایست - این پاره تن و پاره جگر خود اوست! حال که می‌خواهد برود، باید امام حسین اجازه

دهد. این اتفاق امام حسین است؛ این اسماعیل حسین است که به میدان می‌رود.

فاذن له؛

اجازه داد که برود. اما همین که علی اکبر به طرف میدان راه افتاد،

ثم نظر الیه نظر یأس منه؛

امام حسین نگاهی از روی نومیدی، به قد و قامت علی اکبر انداخت.

و ارحی علیه‌السلام عینه و بکی، ثم قال اللهم اشهد؛

گفت: خدایا خودت شاهد باش.

فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا بر سولک؛

جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه مردم، شبیه تر به پیغمبر بود؛

هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق، از همه جهت! به به، چه جوانی! اخلاقی همه به

پیغمبر، از همه شبیه‌تر است. قیافه و حرف زدش هم به پیغمبر و به حرف زدن پیغمبر، از همه شبیه‌تر است.

۸۸/۹/۲۳

روز مباهله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام، عزیزترین عناصر انسانی خود را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی مهم در باب مباهله این است:

و انفسنا و انفسکم

در آن هست؛

و نساءنا و نساءکم

در آن هست؛

عزیزترین انسان‌ها را پیغمبر اکرم انتخاب می‌کند و به صحنه می‌آورد برای محابه‌ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشن‌گر در معرض دید همه قرار بگیرد. هیچ سابقه نداشته است که در راه تبلیغ دین و به این حقیقت، پیغمبر دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود وامیر المومنین را - که برادر و جانشین خود هست - بگیرد و بیاورد وسط میدان؛ استثنائی بودن روز مباهله به این شکل است. یعنی نشان دهنده این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می‌آورد به میدان با این داعیه که می‌گوید بیائیم مباهله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند، هر کدام بر خلاف حق بودیم، ریشه کن بشود با عذاب الاهی. همین قضیه در محرم اتفاق افتاده است به شکل عملی؛ یعنی امام حسین (علیه‌الصلاة و السلام) هم برای بیان حقیقت، روشن‌گری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را بر می‌آورد وسط میدان. امام حسین (علیه‌السالم) که می‌دانست حادثه چه جور تمام خواهد شد؛ زینب را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را آورد.

۷۳/۳/۱۷

یکی از مهم‌ترین امتیازات جامعه شیعه‌ی بر دیگر جوامع مسلمان، این است که جامعه شیعه، برخوردار از خاطر عاشورا است. از همان روزی که موضوع ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام مطرح شد، چشمه‌ی جوشانی از فیض و معنویت در اذهان معتقدین و محبین اهل بیت علیهم السلام جاری گشت. این چشمه‌ی جوشان، تا امروز هم چنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه‌ی آن هم یادآوری خاطره عاشورا است.

۷۳/۳/۱۷

بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان خاطره نیست. یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که می‌تواند به برکات فراوان و بی‌شماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه می‌کنید که در زمان ائمه علیهم‌السلام، قضیه ی گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه‌السلام، برای خود جایی دارد. مبدا کسی خیال کند که در زمینه‌ی فکر و منطق و استدلال، دیگر چه حای‌ی برای گریه کردن و این بحث‌های قدیمی است! نه! این خیال باطل است. عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود، هر یک سهمی در بنای شخصیت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آن‌ها را با عاطفه و محبت حل کرد. و در آن‌ها جای منطق و استدلال نیست.

۷۳/۳/۱۷

در حرکت‌های معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را می‌گیرد و نه استدلال می‌تواند به جای عواطف بنشیند. حادثه‌ی عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریای خروشان عواطف صادق است. یک انسان والا، پاک، منور و بدون ذره‌ای شائبه‌ی تردید در شخصیت ملکوتی والای او، برای هدفی که همه‌ی منصفین عالم در صحت آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متفقند، حرکت شگرفش را آغاز می‌کند و می‌گوید:

ایها الناس! ان رسول الله، صلی الله علیه و آله، قال: من رأى سلطانا جائراً...

بحث سر این است. امام حسین علیه‌السلام، فلسفه‌ی حرکت خود را مقابله با جور قرار می‌دهد:

يعمل في عباد الله بالائتم و العدوان .

بحث بر سر مقدس‌ترین هدف‌هاست که همه‌ی منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمل می‌کند.

۷۳/۳/۱۷

دشوارترین مبارزه، مبارزه ی غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هل هله‌ی دوستان و تحسین عامه‌ی مردم، چندان دشوار نیست. چنان که در یکی از جنگ‌های صدر اسلام، وقتی که دو لشکر حق و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیر المومنین علیهم‌السلام، در رأس جبهه حق

قرار داشتند، پیغمبر از سپاهیان اسلام، دواطلب شد. پیغمبر دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدنو جهاد کردن است. نوع دیگر جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد می‌رود. آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافلند، یا کناره می‌جویند و یا در مقابلش می‌ایستند. کسانی هم که قلبا وی را تحسین می‌کنند - و تعدادشان کم است - جرأت ندارند زبانی به تحسینش بپردازند.

۷۳/۳/۱۷

به یکی از آن‌ها فرمود:

بیا به من کمک کن. و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: از اسب من استفاده کن! غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه‌تر؟! آن وقت در این مبارزه غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده‌هایش، برادرانش و پسر عموهایش؛ این گل‌های بنی‌هاشم، پرپر شوند، و در مقابلش روی زمین بریزند. و حتی کودک شش ماهه‌اش هم کشته شود! علاوه بر همه این مصیبت‌ها، می‌داند به مجرد این که جان از جسم مطهرش خارج شود، عیالات بی‌پناه و بی‌دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت.

می‌داند که گرگ‌های گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله‌ور می‌شوند، دل‌های آن‌ها را می‌ترسانند؛ آن‌ها را به اسارت می‌گیرند و مورد اهانت قرار می‌دهند. می‌داند که به دختر والای امیر المومنین علیه السلام، زینب کبری سلام الله علیها، که جزو شخصیت‌های بارز دنیای اسلامی است، جسارت می‌کنند. این‌ها را همه می‌داند. بر همه این‌ها، تشنگی خود و اهل و عیالش را اضافه کنید: کودکان خردسال، تشنه، دختر بچه‌ها، تشنه، پیرها، تشنه. حتی کودک شیرخواره، تشنه. می‌توانید تصور کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟!

۷۵/۳/۲۰

عوام یعنی کسانی که وقتی جوّ به سمتی می‌رود،

آن‌ها هم دنبالش می‌روند و تحلیلی ندارند. یک وقت مردم می‌گویند «زنده باد!» این هم نگاه می‌کند، می‌گوید «زنده باد!» یک وقت مردم می‌گویند «مرده باد!» نگاه می‌کند، می‌گوید «مرده باد!» یک وقت جو این طور است؛ این جا می‌آید. یک وقت جو آن طور است؛ آن جا می‌رود! یک وقت - فرض بفرمایید -

حضرت «مسلم» وراد کوفه می‌شود. می‌گویند: «پسر عموی امام حسین علیه السلام آمد. خاندان بنی‌هاشم آمدند. برویم. این‌ها می‌خواهند قیام کنند، می‌خواهند خروج کنند» و چه و چه. تحریک می‌شود، می‌رود دُور و بَر حضرت مسلم؛ می‌شوند هجده هزار بیعت کننده با مسلم! پنج، شش ساعت بعد، رؤسای قبایل به کوفه می‌آیند؛ به مردم می‌گویند:

«چه کار می‌کنید؟! با چه کسی می‌جنگید؟! از چه کسی دفاع می‌کنید؟! پدرتان را در می‌آوردند!»

این‌ها دور و بر مسلم را خالی می‌کنند و به خانه‌هایشان برمی‌گردند. بعد که سربازان ابن‌زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را می‌گیرند تا مسلم را دست‌گیر کنند، همین‌ها از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسلم می‌جنگند! هر چه می‌کنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هر طور که جو ایجاد کرد، حرکت می‌کنند. این‌ها عوامند.

۷۴/۳/۱۹

عزیزان من!

امام حسین به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط، همان شرایط است؛ زندگی، همان نوع زندگی است، اسلام هم همان اسلام است. خوب؛ امام حسین به همه نسل‌ها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف از امام حسین نقل نمی‌شد، ما باید می‌فهمیدیم که تکلیفان چیست. ملتی که اسیر است، ملتی که در بند است، ملتی که دچار فساد سران است، ملتی که دشمنان دین بر او حکومت می‌تند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته‌اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؟ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

۷۳/۳/۱۷

این همان چشمه‌ی جوشانی است که از ظهر روز عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب کبری سلام الله علیها - طبق نقلی که شده است - بالای تل زینبیه رفت و خطاب به پیغمبر عرض کرد:

یا رسول الله، صلی علیک! ملائكة السماء هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء
مصلوب العامة والرداء.

او خواندن روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرای که می‌خواستند مکتوم بماند.

خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا، چه در کوفه و چه در شام و مدینه، با صدای بلند به بیان حادثه عاشورا پرداخت.

این چشمه، از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، هم چنان جوشان است. این حادثه عاشوراست.

۷۳/۳/۱۷

یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی بهره است و در مقابل نعمت نداشته از و سوالی هم نمی‌شود. اما یک وقت کسی از نعمتی بهره‌مند است و از آن نعمتی که دارد از وی سوال می‌شود. یکی از بزرگترین نعمت‌ها، نعمت خاطره و یاد حسین بن علی علیه‌السلام، یعنی نعمت مجالس عزاء، نعمت محرم و نعمت عاشورا برای جامعه شیعی ماست. متأسفانه برادران غیرشیعی ما از مسلمین، خود را از این نعمت برخوردار نکردند. اما می‌توانند از این نعمت بهره‌مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمین غیر شیعه در گوشه و کنار، ذکر محرم و عاشورا را دارند. ولی آن گونه که باید و شاید، بین شان رایج نیست؛ در حالی که بین ما رایج است.

اکنون که ذکر محرم و عاشورا و یاد و خاطره امام حسین علیه‌السلام، در بین ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگ دشات، چه استفاده‌ای باید کرد که و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که می‌خواهم به عنوان سوال مطرح کنم -

۷۳/۳/۱۷

این نعمت عظیم، دل‌ها را به منبع جوشش ایمان اسلامی متصل می‌کند. کاری می‌کند که در طول تاریخ کرد و ستم‌گران حاکم، از عاشورا ترسیدند. و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه‌السلام، واهمه داشتند. ترس از حادثه عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنی‌امیه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه‌اش را در دوران انقلاب خودمان دید. وقتی که محرم از راه می‌رسید، نظام مرتجع کافر فاسق فاسد پهلوی، می‌دید دیگر دستش بسته است و نمی‌تواند علیه مردم مبراز عاشورایی، کاری انجام دهد.

در واقع مسئولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرا رسیدن محرم می‌دانستند. در گزارش‌های بر جا مانده از آن رژیم منحوس، اشارت‌ها، بل که صراحت‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد. آن‌ها با فرا رسیدن محرم، دست و پایشان را حسابی گم می‌کردند.

۷۳/۳/۱۷

امام بزرگوار ما رضوان الله علیه،

آن مرد حکیم تیز بین دین شناس انسان شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیش برد هدف امام حسین علیه السلام چگونه باید استفاده کند و کرد. امام بزرگوار ما، محرم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود. مطرح نمود و به برکت محرم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این یک نمونه از جلوه‌های نعمت ماه محرم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه‌السلام است که شما دیدید.

لذا هم مردم و هم روحانیون، باید از این نعمت استفاده کنند. استفاده مردم این است که به مجالس عزاداری سیدالشهداء علیه السلام، دل‌ببندند و این مجالس را، در سطوح مختلف - هر چه می‌توانند بیش‌تر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه‌ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمی‌دانند هم، این ثواب اخروی از کجا می‌آید؟

۷۳/۳/۱۷

مسلماً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزاء، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد ثواب هم نیست. بعضی از مردم متوجه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر مجالس عزاداری را بدانند، از این مجالس استفاده کنند و روحا و قلبا این مجالس را وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و اتصال هر چه محکم‌تر میان خودشان و حسین بن علی علیه‌السلام، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است.

۶۸/۵/۱۱

امام (ره) با ظرافیت، آن تصور غلط روشن فکر مابانه‌ی قبل از پیروزی انقلاب را که در برهه‌ای از زمان رایج بود، از بین بردند.

ایشان، جهت‌گیری سیاسی مترقی انقلابی را با جهت‌گیری عاطفی در قضیه‌ی عاشورا پیوند و گره زدند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را احیا کردند و فهماندند که این، یک کار زیاد و تجملاتی و قدیمی و منسوخ در جامعه‌ی ما نیست؛ بل که لازم است و یاد امام حسین و ذکر مصیبت و بیان فضایل آن بزرگوار - چه به صورت روضه‌خوانی و چه به شکل مراسم عزاداری گوناگون - باید به شکل رایج و معمول و گریه‌آور و عاطفه برانگیز و تکان دهنده‌ی دل‌ها، در بین مردم ما باشد واز آن‌چه که هست، قوی‌تر هم بشود. ایشان، بارها بر این مطلب تأکید می‌کردند و عملاً هم خودشان وارد می‌شدند. مرحم دوران انقلاب، با مرحم‌های قبل از انقلاب و دوران عمر ما و قبل از ما، متفاوت است.

این محرم‌ها، محرم‌هایی است که در آن، معنا و روح و جهت‌گیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرم را در زندگی خود می‌بینیم.

حکومت و حاکمیت واعلای کلمه‌ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان عالم، آثار محرم است.

۷۳/۳/۱۷

در مجالس عزاداری ماه محرم، این سه ویژگی وجود داشته باشد:

۱. عاطفه را نسبت به حسین بن علی و خاندان پیغمبر، علیهم صلوٰة الله، بیش‌تر کند. (علقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم سازد.)

۲. نسبت به حادثه عاشورا، باید دید روشن و واضحی به مستمع بدهد.

۳. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند.

۷۳/۳/۱۷

من واقعاً می‌ترسم از این که خدای ناکرده، در این دوران که دوران ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلی اسلام و

تجلی فکر اهل بیت علیهم السلام و السلام است، نتوانیم وظیفه‌مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آن‌ها، مردم را به خدا و دین نزدیک می‌کند.

یکی از آن کارها، همین عزاداری‌های سنتی است که باعث تقری بیشتر مردم به دین می‌شود. این که امام فرمودند: عزاداری سنتی بکنید. به خاطر همین تقرب است. در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سروسینه زدن و مواكب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پرجوش می‌کند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آن‌ها، کسانی را از دین بر می‌گرداند.

۸۱/۱/۹

با سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی را که در تاریخ این طور ماندگار شده است، می‌شود نگاه کرد. در هر سه بعد، آن چه بی از همه چشم را خیره می‌کند، احساس عزت و سربلندی و افتخار است. یک بعد، مبارزه حق در مقابل باطل مقتدر است که امام حسین علیه السلام و حرکت انقلابی و اصلاحی او چنین کرد.

یک بعد دیگر، تجسم معنویت و اخلاق در نهضت حسین بن علی است. در این نهضت عرصه مبارزه‌ای وجود دارد که غیر از جنبه اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه علنی حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسان‌هاست. آن‌هایی که ضعف‌ها، طمع‌ها، حقارت‌ها، شهوت و هوای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گام‌های بلند باز می‌دارد، یک صحنه‌ی جنگ است؛ آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آن جایی که مردان و زنان مومن و فداکار پیشتر سر حسین بن علی علیه‌السلام راه می‌افتند؛ دنیا و مافی‌ها، لذت‌ها و زیبایی‌هایی دنیا، در مقابل احساس وظیفه از چشم آن‌ها می‌افتد؛ انسان‌هایی که معنویت مجسم و متبلور در باطنشان، بر جنود شیطانی - همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست - غلبه پیدا کرد و به عنوان عده انسان نمونه، والا و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند.

۷۵/۳/۲۰

السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره.

یعنی خدای متعال، صاحب خون امام حسین علیه‌السلام و صاحب خون پدر او امیر المومنین علیه الصلاة و السلام است. این تعبیر، برای هیچ کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته می‌شود،

صاحبی دارد. کسی که کشته می‌شود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خون خواهی و مالکیت حق دم را عرب «ثار» می‌گوید. «ثار» امام حسین علیه السلام از آن خداست. یعنی حق خون امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش، متعلق به خود خداست. صاحب خون این دو نفر، خود ذات مقدس پروردگار است.

۸۱/۱/۹

در دوران امام حسین علیه السلام امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند:

يعمل في عباد الله بالاثم و العدوان.

امام حسین علیه السلام در مقابل چنین وضعیتی مبارزه می‌کرد. مبارزه او بیان کردن، روشن‌گری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل - چه در زمان یزید و چه در قبل از او - بود. منتها آن چهره زمان یزید پیش آمد و اضافه شد، این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت، توقع داشت که این امام هدایت پا حکومت او را امضاء کند.

بیعت، یعنی این، می‌خواست امام حسین علیه السلام را مجبور کند به جای این که مردم را ارشاد و هدایت فرماید و گم راهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح نماید، بیاید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند! قیام امام حسین علیه السلام از این جا شروع شد. اگر چنین توقع بی‌جا و ابلهانه‌ای از سوی حکومت یزید نمی‌شد، ممکن بود امام حسین همچون زمان معاویه وائمه بزرگوار بعد از خود، پرچم هدایت را بر می‌افراشت؛ مردم را ارشاد و هدایت می‌کرد و حقایق را می‌گفت.

۸۱/۱/۹

تا وقتی اصحاب بودند، می‌گفتند جانمان را قربان شما می‌کنیم و اجازه نمی‌دادند کسی از بنی‌هاشم - فرزندان امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام - به میدان جنگ بروند.

می‌گفتند: اول ما می‌رویم و کشته می‌شویم، اگر بعد از کشته شدن ما خواستید، آن وقت به میدان بروید. وقتی که نبوت به جان بازی و شهادت بنی‌هاشم رسید، اول کسی که درخواست اجازه برای میدان می‌کند، همین جوان مسئولیت شناس است؛ او علی اکبر، پسر آقا و پسر امام و از همه به امام نزدیکتر است، پس برای فداکاری از همه شایسته تر است. این هم یک مظهر امامت اسلامی است؛ این جا جایی نیست که دنیا، منافع مادی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی کنند؛ این جا مجاهدت و سختی است؛ اول کسی که

داوطلب می‌شود علی بن الحسین، علی اکبر است. این، معرفت این جوان را می‌نمایاند و امام حسین هم عظمت روحی‌اش را در مقابل این کار نشان می‌دهد و به مجرد این که او در خواست می‌کند، امام حسین علیه السلام هم اجازه می‌دهد که به میدان برود.

۸۷/۲/۱۳

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاقی افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگر گوشه ی پیغمبر و یاران و نزدیک‌شان و همچنین عظمت فاجعه ی کشته شدن فرزندان و نور دیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آن جا بودند هم نفهمیدند. آن‌هایی که در جبهه‌ی دشمن بودن، آن قدر مست و آن قدر غافل و آن قدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد! مستان عالم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت، نمی‌فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می‌افتد، سکینه خوب فهمید، سکینه خوب فهمید، آن زن‌ها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتفاقی افتاد.

۷۹/۱/۲۶

در پانزده خرداد که در سال چهل و دوی شمسی - هشتاد و سه قمری - با دوازدهم محرم مصادف بود، امام بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیه در عرصه‌ی عاشورایی و با بهره‌برداری به بهترین شکل ممکن از ماجرای عاشورا و محرم، توانستند پیام حق و داد برآمده از دل خود را به گوش مردم برسانند و مردم را متحول کنند. اولین شهدای ما هم در ماجرای پانزده خرداد، در تهران، ورامین و بعضی جاهای دیگر، همین سینه‌زن‌ها حسینی بودند که آمدند و در معرض تهاجم دشمن عاشورا قرار گرفتند. در سال پنجاه و هفت و هم مشاهده کردید ماجرای آن روز و ماهی را که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود. این نام را امام بزرگوار از همه قضایای مرحم، خلاصه‌گیری، استحصال و مطرح کردند. همین طور هم شد. یعنی مردم ایران به پینری از حسین بن علی علیه السلام، درس عاشورا را گرفتند و در نتیجه خون بر شمشیر پیروز شد. این موضوع در ماجرای امام حسین چیز عجیبی است.

۸۷/۲/۱۳

اگر به تحلیل ظاهری قیام امام حسین نگاه کنیم،

این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزش‌های اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. مبارزه‌ی امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بی‌آورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است.

یک نتیجه این بود که امام حسین علیه السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد.

یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بی‌آورد؛ آن وقت امام حسین در اینجا دیگر نه با زبان، بل که با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیر قابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد.

و این کار را امام حسین کرد.

۸۷/۲/۱۳

در رفتار امام حسین، از اولی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرافرازی و در عین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه‌ی مراحل هم این طور است.

آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان توایم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آنجا که سخن رانی کرد و فرمود:

خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده فی جید الفتاة

صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین می‌کنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه‌ی همراه با معرفت، هم راه با عبودیت و هم راه با تواضع، آن وقتی است که همه دست‌ها را به طرفش دراز کرده‌اند و به او اظهار ارادت می‌کنند.

آن روز هم که در کربلا هم راه یک جمع کم‌تر از صد نفر، توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زن‌ها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذره‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده‌ی خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

۸۷/۲/۱۳

آن راوی‌ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتاب‌ها دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچه‌اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه‌ی امواج بلا به طرفش بیاید. راوی می‌گوید من هیچ کس را در چهار موجه‌ی بالا مثل حسین بن علی محکم دل‌تر و استواتر ندیدم؛ ربط جاش. در میدان‌های گوناگون جنگ‌ها، در میدان‌های اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدم‌های گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غم‌های گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه‌ای با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی، چهره‌ای شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزت الاهی است.

۸۷/۲/۱۳

اگر پیام امام حسین را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثه‌ی عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و بر آن ارج می‌نهمیم، و انگشت اشاره‌ی امام حسین را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف‌ها برسیم و ملت ایران ان شاء الله خواهد رسید. نام امام حسین علیه السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه‌ی کربلا در تاریخ نگه داشته است. این که می‌گوییم ما بزرگ نگه داریم، معنایش این نیست که ما این کار را می‌کنیم؛ نه. این حادثه عظیم‌تر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کم رنگ کند و از بین ببرد.

۷۹/۱/۲۶

آن طور که از مجموع قراین به دست می‌آید، از مردان رزم آور - غیر از کودک شش ماهه، یا بچه‌ی یازده ساله - ابوالفضل العباس آخرین کسی است که قبل از امام حسین به شهادت رسیده است؛ و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب تشنگان خیمه‌های اباعبدالله الحسین - است. در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم السلام راجع به ابوالفضل العباس رسیده است، روی دو جمله تاکید

شده است: یکی بصیریت، یکی وفا.

بصیرت ابوالفضل العباس کجاست؟ همه‌ی یاران حسینی صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیش‌تر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان بر خورد جوان مردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه‌ی شما!

۸۴/۳/۲۵

زینب کبری (سلام الله علیها) یک نمونه‌ی کامل از زن مسلمان است. یعنی الگویی که اسلام برای تربیت زنان، آن را در مقابل چشم مردم دنیا قرار داده است. زینب کبری دارای شخصیت چند بعدی است؛ دانا و خبیر و دارای معرفت و الا و یک انسان برجسته است که هر کس با آن بزرگوار مواجه می‌شود، در مقابل عظمت دانایی و روحی و معرفت او احساس خضوع می‌کند. شاید مهم‌ترین بعدی که شخصیت زن اسلامی می‌تواند آن را در مقابل چشم همه قرار دهد - تأثیری که از اسلام پذیرفته - این بعد است. شخصیت زن اسلامی به برکت ایمان و دل سپردن به رحمت و عظمت الاهی، آن چنان سعه و عظمتی پیدا می‌کند که حوادث بزرگ در مقابل او، حقیر و ناچیز می‌شود. در زندگی زینب کبری، این بعد از همه بارزتر و برجسته‌تر است. حادثه‌ای مثل روز عاشورا نمی‌تواند زینب کبری را خرد کند. شکوه و حشمت ظاهری دستگاه ستم‌گر جباری مثل یزدی و عبیدالله بن زیاد نمی‌تواند زینب کبری را تحقیر کند. زینب کبری در مدرینه - که محل استقرار شخصیت با عظمت اوست - و در کربلا - که کانون محنت‌های اوست - و در کاخ جبارانی مثل یزید و عبدالله بن زیاد، همان عظمت و شکوه معنوی را با خود حفظ می‌کند و شخصیت‌های دیگر را مقابل او تحقیر می‌شوند.

۷۵/۳/۲۰

اصلاً «دنیا» یعنی چه؟

یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسؤولیت، و یعنی جان، اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آن جا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان یا برای پولشان یا محبت به اولاد، خانواده و

نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، آن وقت حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتل‌گاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می‌آیند و بنی‌امیه، هزار ماه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و «امامت» به «سلطنت» تبدیل خواهد شد!

۷۱/۶۱۱

کسانی پیدا شدند و با این که از دوران صدر اسلام دورتر بودند، اراده‌شان از دوران امام حسن مجتبی‌ علیه السلام، برای مبارزه‌ی با دستگاه ظلم و فساد بیش‌تر بود. همه هم سر کوب شدند. از قضیه‌ی قیام مردم مدینه که به «حره» معروف است، شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توأین و مختار، تا دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، مرتب در داخل ملت‌ها قیام وجود آمد. این قیام‌ها را چه کسی به وجود آورد؟

حسین بن علی علیه السلام. اگر امام حسین علیه‌السلام قیام نمی‌کرد، آیا روحیه‌ی تنبلی و گریز از مسوولیت تبدیل به روحیه‌ی ظلم ستیزی و مسوولیت‌پذیری می‌شد؟ چرا می‌گوییم روحیه مسوولیت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل این که امام حسین علیه السلام، از میدنه که مرکز بزرگ زادگان اسلام بود، به مکه رفت. فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدر اسلام، همه‌ی این‌ها در مدینه جمع بودند و هیچ کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین علیه السلام کمک کند.

۷۱/۱۱/۶

تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه‌السلام، خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند. اما بعد از قیام امام حسین علیه السلام، این روحیه زنده شد. این، آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درس‌های دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است. این که

الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته؛

این که از قبل از ولادت آن بزرگوار

یکته السماء و من فیها و الارض و من علیها؛

حسین بن علی علیه السلام را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است.

۷۵/۳/۲۰

عظمت مقام امام حسین علیه السلام در بین خواص چنین است که حتی «ابن عباس» در مقابلش خضوع می‌کند؛ «عبدالله بن جعفر» خضوع می‌کند، عبدالله بن زبیر ت با آن که از حضرت خوشش نیم‌آید - خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواص اهل خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعند. خاضعان به او، خواص جبهه‌ی حقند؛ که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها، حتی شیعیان زیادی هستند که امیر المومنین علیه الصلاة و السلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اول می‌دانند.

اما همه‌ی این‌ها، وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس می‌زنند! این‌ها که پس زدند، عوامل مردم هم به آن طرف رو می‌کنند.

یزید هم عبدالله بن زیاد، فرماندار بصره را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز، «با حفظ سمت» - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآور. عبدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یک سره تاخت. او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود.

مردم معمولی کوفه - از همان عواملی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصور کردند امام حسین علیه‌السلام است.

جلو دویدند و فریاد «السلام عیک یا بن رسول الله» در فضا طنین افکند! ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد. بی آن که یک کلمه حرف با او زده باشند، تصور غلط کردند. تا یکی گفت «او امام حسین علیه است» همه فریاد «امام حسین، امام حسین» برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آن که صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عبدالله هم اعتنایی به آن‌ها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و همان‌جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت.

۸۱/۱/۹

امام حسین علیه‌السلام باید تا ابد به عنوان پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمی‌تواند در صف باطل قرار گیرد و رنگ باطل را بپذیرد. این بود که امام حسین علیه السلام فرمود:

هیئات منا الذلّة.

حرکت امام حسین، حرکت عزت بود؛ یعنی عزت حق، عزت دین، عزت امام و عزت آن راهی که پیغمبر ارائه کرده بود.

امام حسین علیه‌السلام مظهر عزت بود و چون ایستاد، پس مایه‌ی فخر و مباهاتهم بود. این عزت و افتخار حسینی است. یک وقت کسی حرفی را می‌زند، حرف را زده و مقصود را گفته است، اما پای آن حرف نمی‌ایستد و عقب نشینی می‌کند؛ این دیگر نمی‌تواند افتخار کند. افتخار متعلق به آن انسان، ملت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند پرچمی را که آنها بلند کرده‌اند، توفان‌ها از بین ببرد و بخواباند.

امام حسین علیه‌السلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادت عزیزان و اسارت حرم شریفش ایستاد. عزت و افتخار در بعد یک حرکت انقلابی این است. در بعد تبلور معنویت هم همین طور است. بارها این را گفته‌ام که خیلی‌ها به امام حسین علیه‌السلام مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت می‌کردند. آن‌ها مردمان بد و یا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزو بزرگان اسلام بودند؛ اما بد می‌فهمیدند و ضعف‌های بشری بر آن‌ها غالب شده بود. لذا می‌خواستند حسین بن علی را هم مغلوب همان ضعف‌ها کنند؛ اما امام حسین علیه‌السلام صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین بودند، در این مبارزه معنوی و درونی پیروز شدند.

آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛ آن جوانی که از لذات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد؛ پیرمردانی مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه خودشان گذشتند و سختی را تحمل کردند؛ آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - حربن یزید ریاحی - و از آن جایگاه صرف‌نظر کرد و به حسین بن علی پیوست، همه در این مبارزه باطنی و معنوی پیروز شدند.

تاریخ می‌نویسد: «مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند.» چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواص طرفدار حق مقصرند و بعضی‌شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی امیه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی «هانی بن عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبیدالله زیاد را به کنترل خود درآوردند.

این زیاد ترسید. آنها گفتند: «شما هانی را کشته اید» بان زیاد به «شرح قاضی» گفت: برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده. شرح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: «ای مسلمانان! این چه وضعی است؟ پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من

نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از این جا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟!» شریح قاضی گفت: «می‌خواستم حرف‌های هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عیبدالله آن جا حضور داشت و جرأت نکردم!» «جرأت نکردم» یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عیبدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این که عیبدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می‌کردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عیبدالله را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن گاه کوفه از آن امام حسین علیه السلام می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین علیه السلام به حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می‌کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت.

۷۵/۳/۲۰

اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توابین شوند. چه فایده؟! وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد؛ وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت؛ وقتی فاجعه اتفاق افتاد؛ وقتی حرکت تاریخ به سمت سراسیمه آغاز شد، دیگر چه فایده؟! لذاست که در تاریخ، عده‌ی توابین، چند برابر عده‌ی شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز کشته شدند؛ توابین نیز همه در یک روز کشته شدند. اما اثری که توابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند، نیست! به خاطر این که در وقت خود نیامدند. کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند. دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

۷۳/۳/۱۷

انسانی چنان والا، پاک، مطهر و منور که ملائکه‌ی آسمان برای تماشای جلوه‌ی او بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و آرزومند تماشای حسین بن علی علیه‌السلام هستند تا به او متبرک شوند؛ انسانی که انبیاء و اولیای آرزوی مقام او را می‌کنند، در چنان مبارزه‌ای و با چنان شدت و محتنتی به شهادت می‌رسد. شهادت چنین شخصیتی، حادثه‌ای شگرفت است. کام انسانی است که عاطفه‌اش از این حادثه جریحه‌دار نشود؟ کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دل بسته نشود؟

۷۴/۳/۳

آن‌چه در زمان ما اتفاق افتاد، از همه این‌ها بالاتر بود.

یعنی در عصر تسلط ظلم، کفر و الحاد بر سرتاسر عالم در عصری که عدالت خلاف قانون و ظلم قانون و مقررات بین المللی شده است؛ حق به حکومت رسید. این که شما می‌بینید ابر قدرت‌ها زورگویی می‌کنند و می‌خواهند نظام جدیدی را بر دنیا حاکم کنند - که البته همان نظام قبلی هم نظام حاکمیت ابر قدرت‌ها بود - این، همان سلطه ظلم است. برای هر آن‌چه در دنیا ظلم حق کشی و تبعیض می‌وشد، اسم‌های قانونی مثل حقوق بشر، دفاع از ارزش‌های انسانی و از این قبیل می‌گذارند. بدترین نوع سیطره‌ی ظلم این است که ظلم به اسم عدل و ناحق به اسم حق، بر دنیا مسط شود. در چنین زمانی، ناگهان به برکت عاشورا، حجاب ظلمت شکافته و خورشید حقیقت آشکار شد. حق، به قدرت و حکومت رسید.

اسلام که همه دست‌ها سعی می‌کردند آن را منزوی کنند، در وسط عرصه، خودش را مطرح کرد و دنیا مجبور شد که حضور اسلام راستین و ناب را در شکل حکومت جمهوری اسلامی بپذیرد. شروع نهضت پانزده خرداد هم به برکت عاشورا بود.

۸۰/۱۲/۲۷

نقل شده است بعد از آن که امام سجاد علیه‌السلام پس از حادثه‌ی عاشورا به مدینه برگشت - شاید از آن وقتی که اینکاروان از مدینه بیرون رفت و دوباره برگشت ده، یازده ماه فاصله شده بود - یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد:

یابن رسول الله! دید رفتید، چه شد!

راست هم می‌گفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین بن علی علیه‌السلام، خورشید درخشان اهل بیت، فرزند پیغمبر و عزیز دل رسول الله، در رأس و میان آن‌ها بود؛ دختر امیر المومنین با عزت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیر المومنین - عباس و دیگران - فرزندان امام حسین، فرزندان امام حسن، جوانان برجسته و زنده‌نامدار بنی‌هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ حالا این کاروان برگشته و فقط یک مرد - امام سجاد (علیه السلام) - در این کاروان هست؛ زن‌ها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده‌اند؛ امام حسین نبود، علی اکبر نبود، حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود. امام سجاد علیه السلام در جواب آن شخص فرمود:

فکر کن اگر نمی‌رفتیم، چه می‌شد! بله، اگر نمی‌رفتند، جسم‌ها زنده می‌ماند، اما حقیقت نابود می‌شد؛

روح ذوب می‌شد؛ وجدانها پایمال می‌شد؛ خرد و منطق در طول تاریخ محکوم می‌شد و حتی نام اسلام هم نمی‌ماند.

۸۰/۱۲/۲۷

در دوران ما حرکت انقلاب اسلامی و نظام اسلامی در این راه بود.

کسانی که این حرکت را شروع کردند، ممکن بود در ذهنشان بگذرد که یک روزی بتوانند حکومت و نظام مورد نظر خود را تشکیل دهند؛ اما کاملاً در ذهن آن‌ها این معنا هم وجود داشت که ممکن است در این راه شهید شوند یا تمام عمرشان را در مبارزه و سختی و ناکامی به سر ببرند. هر دو راه وجود داشت، درست مثل حرکت امام حسین علیه‌السلام. در سال ۴۱ و ۴۲ و بعد سال‌های سخت و سیاه اختناق در این زندان‌ها، تنها شعله‌ای که دل‌ها را گرم نگه می‌داشت و آن‌ها را به حرکت وادار می‌کرد، شعله‌ی ایمان به مبارزه بود؛ نه عشق رسیدن به حکومت. این راه، همان راه امام حسین علیه‌السلام بود؛ منتها دو طرف دارد، شرایط زمانی و مکانی متغیر است. یک وقت امکانات به وجود می‌آید، حکومت اسلامی پرچمش برافراشته می‌شود؛ یک وقت هم راه بدون این امکانات است و با شهادت تمام می‌شود. این قبیل در طول تاریخ زیاد داشته‌ایم. اربعین در حادثه‌ی کربلا یک شروع بود؛ یک آغاز بود.

بعد از آن که قضیه‌ی کربلا انجام گرفت - آن فاجعه‌ی بزرگ اتفاق افتاد - و فداکاری بی‌نظیر ابا‌الله (علیه‌السلام) و اصحاب و یاران و خانواده‌اش در آن محیط محدود واقع شد، حادثه‌ی اسارت‌ها پیام را باید منتشر می‌کرد و خطبه‌ها و افشاگری‌ها و حقیقت‌گوئی‌های حضرت زینب (سلام الله علیها) و امام سجاد (علیه‌الصلاة و السلام) مثل یک رسانه‌ی پر قدرت باید فکر و حادثه و هدف و جهت‌گیری را در محدوده‌ی وسیعی منتظر می‌کرد؛ و کرد.

خاصیت محیط اختناق این است که مردم فرصت و جرئت این را پیدا نمی‌کنند که حقایق را که فهمیده‌اند، در عمل خودشان نشان بدهند؛ چون اولاً دستگاه ظالم و مستبد نمی‌گذارد مردم بفهمند و اگر فهم مردم از دست او خارج شد و فهمیدند، نمی‌گذارد به آن چه فهمیده‌اند، عمل کنند.

در کوفه، در شام، در بین راه، خیلی‌ها از زبان زینب کبری (سلام الله علیها) یا امام سجاد (علیه‌الصلاة و السلام) یا از دیدن وضع اسراء خیلی چیزها را فهمیدند، ولی کی جرئت میکرد، کی توانائی این را داشت که در مقابل آن دستگاه ظلم و استکبار و استبداد و اختناق، آن‌چه را که فهمیده است، بروز دهد؟ مثل یک عقده‌ای در گلوی مومنین باقی بود. این عقده روز اربعین اولین نشتر را خورد؛ اولین جوشش در روز اربعین کربلا اتفاق افتاد.

۶۸/۵/۱۱

حرکت امام حسین علیه السلام برای اقامه حقن و عدل بود:
 انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی
 ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر
 در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم:
 و منح النصح و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة.
 آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، بیان می‌فرمایند:
 ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا
 لحرم الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعمل فی
 عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله.
 تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب
 را روشن می‌کند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و بر هم زدن بنیان
 ظلم و جور و طغیان بوده است.
 غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران بوده است که:
 یا وارث آدم صفوة الله یا وارث نوح نبی الله ..
 و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: ليقوم الناس بالقسط
 اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظامی اسلامی.

۸۴/۱۰/۵

عبرت ماجرای امام حسین این است که انسان فکر کند در تاریخ و جامعه اسلامی، آن هم جامعه‌ای که در
 رأس آن، شخصی مثل پیامبر خدا - نه یک بشر معمولی قرار دارد و این پیامبر، ده سال با آن قدرت فوق
 تصور بشری و با اتصال به اقیانوس لایزال وحی الاهی و با حکمت بی‌انتها و بی‌مثالی که از آن برخوردار
 بود، در جامعه حکومت کرده‌است و بعد باز در فاصله‌ای، حکومت علی بن ابی طالب بر همین جامعه جریان
 داشته است و مدینه و کوفه، به نوبت پایگاه این حکومت عظیم قرار گرفته‌اند؛ چه حادثه‌ای اتفاق افتاده و چه

میکروبی وارد کالبد این جامعه شده است که بعد از گذشت نیم قرن از وفات پیامبر و بیست سال از شهادت امیر المومنین علیهما السلام.

در همین جامعه و بین همین مردم، کسی مثل حسین بن علی را با آن وضع به شهادت می‌رسانند؟!

۷۲/۱۰/۲۶

خدای متعالی، ناقد بصیری است.

کار امام حسین علیه الصلاة والسلام، از کارهایی است که یک سر سوزن ناخالصی در آن نیست. لذا شما می‌بینید این جنس ناب، تاکنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند. چه کسی باور می‌کرد بعد از این که این عده، غریبانه در آن بیابان کشته شدند، بدن‌هایشان را همان جا به خاک سپردند، آن همه تبلیغات علیه‌شان کردند، آن طور تار و مارشان کردند و بعد از شهادتشان مدینه را به آتش کشیدند. داستان حره، که سال بعد اتفاق افتاد و این گلستان را زیر و رو و گل‌هایش را پرپر کردند، دیگر کسی بول گلا از این گلستان بشنود؟! با کدام قاعده‌ی مادی جور در می‌آید، که برگ گلی از آن گلستان در این عالم طبیعت بماند؟! اما شما می‌بینید که هر چه روزگار گذشته، عطر آن گلستان، دنیا را بیش‌تر برداشته است. کسانی هستند که قبول ندارند پیغمبر جد او و حسین بن علی دنباله‌رو راه اوست؛ اما حسین را قبول دارند! پدرش علی را قبول ندارند، اما او را قبول دارند! خدا را قبول ندارند - خدای حسین بن علی را قبول ندارند. اما در مقابل حسین بن علی، سر تعظیم فرود می‌آورند! این، نتیجه‌ی همان خلوص است.

در انقلاب بزرگ ما هم، جوهر خلوص مایه‌ی ماندگاری آن شده است؛ همان فلز نابی که امام بزرگوار، مظهرش بود.

۷۲/۱۰/۲۶

من مکرر عرض کرده‌ام شهدای زمان ما،

با شهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای احد، با شهدای صفین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسیاری از آن‌ها بالاترند؛ اما با شهدا کربلا، نه!

هیچ کس با شهدای کربلا، قابل مقایسه نیست. نه امروز، نه دیروز، نه از اول اسلام و نه تا آن زمانی که خدای متعال بداند و بخواهد. آن شهدا ممتازند؛ و نظیری دیگر برای علی اکبر و حبیب بن مظاهر نمی‌شود پیدا کرد.

۷۲/۱۰/۲۶

خدای متعال خواسته است که اولین تجربه‌ی حاکمیت قرآن بعد از دوران حسین بن علی، یعنی نظام جمهوری اسلامی، پا به عرصه بگذارد.

یعنی بعد از آن حادثه، هر کار شده، مقدمه‌ای برای امروز شما بوده است. کوشش همه‌ی علما، همه‌ی متفکرین، همه‌ی فلاسفه، همه متکلمین، همه‌ی زحمات و تلاش‌ها و این همه جنگ‌ها، اسلام را نگه داشت و اوضاع احوال آماده شد،

تا امروز حکومتی براساس حاکمیت ارزش‌های الهی و قرآنی به وجود آید. بخت و اقبال با شما و با ملت ایران بود که خدای متعال، این بار را، اول با روی دوش این‌ها گذاشت. البته، بخت که می‌گوییم، به معنای اتفاق نیست. این اقبال بلند را خدای متعال، مفت و بی‌هوده به کسی نمی‌دهد.

ملت ایران خیلی کارها کرد؛ و خدای متعال، این را بالاخره به او داد. البته این فداکاری‌ها، تلاش‌ها، اخلاص‌ها و زحمات، تمام شدنی هم نیست. خیال نکنید که اگر چهار نفر یاوه‌گوی ساده دل بیچاره‌ی خوش خیال بنشینند آن گوشه‌ی دنیا و بگویند:

امروز و فردا کار جمهوری اسلامی تمام می‌شود. این به انجام می‌رسد! خیر! این اساس، تمام شدنی نیست.

۶۸/۵/۲۳

در روز یازدهم محرم، یکی از عظیم‌ترین فاجعه‌های تاریخ اسلام به وقوع پیوست.

اسارتی اتفاق افتاد که نظیر آن دیگر ملت و تاریخ اسلام ندید و به آن عظمت هم نخواهد دید. کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوت و عزیزترین و شریف‌ترین انسان‌های تاریخ اسلام بودند. زنانی در هیأت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند. که شأن و شرف آن‌ها در جامعه‌ی اسلامی آن روز نظیر نداشت.

کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام رابطه‌ی نداشتند و خبیث‌ترین و پلیدترین انسان‌های زمان خودشان بودند در روز یازدهم محرم، خاندان پیامبر و علی بن ابی طالب (علیهم‌السلام) به اسارت دچار شدند و این خاطره به عنوان یکی از تلخ‌ترین خاطره‌ها، برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند.

۷۵/۳/۱۴

یک وقت به کسی می‌گویند: این راه را نرو، ممکن است شکنجه شوی. خوب؛ انسان قوی می‌گوید: شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟! راه را می‌روم. یا می‌گویند: نرو! ممکن است کشته شوی. انسان بزرگ می‌گوید: خوب؛ کشته شوم! چه اهمیت دارد؟! اما یک وقت صحبت کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیت کشیدن نیست. می‌گویند: نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند. این جا دیگر پای جان دیگران در بین است: نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند. این جا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهم نیست، پایشان می‌لرزد.

آن کسی پایش نمی‌لرزد که اولاً در حد اعلی بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام می‌دهد. ثانیاً قدرت نفس داشته باشد و ضعف نفس نگیرد. این دو خصوصیت را امام حسین علیه السلام در کربلا نشان داد. لذا، حادثه کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم می‌درخشد، و تا ابدالدهر هم خواهد درخشید. عرض من این است که امام بزرگوار مادر این خصوصیت، به طور کامل دنباله رو امام حسین علیه‌السلام شد. لذا، این خصوصیت امام، انقلاب را به پیروزی رساند.

۷۵/۳/۱۴

توجه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمی است که در واقعه‌ی کربلا از این دیدگاه دقت شود که اگر امام حسین علیه السلام می‌خواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر، اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه‌ی جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دید یک متشرع معمولی نگاه کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم می‌توانست عقب نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت می‌کنیم. چاره چیست؟! الضرورات تبیح المحذورات.» اما امام حسین علیه‌السلام چنین نکرد. این، نشانگر استقامت آن حضرت است. استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمل مشکلات نیست. تحمل مشکلات برای انسان بزرگ، آسان تر است تا تحمل مسائلی که بر حسب موازین - موازین شرعی، موازن عرفی، موازین عقلی ساده - ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمل این‌ها، مشکل‌تر از سایر مشکلات است.

۷۵/۳/۱۴

روزی به امام گفتند:

اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه علمیه قم را تعطیل خواهند کرد. این جا صحبت جان نبود که امام بگوید: جان مرا بگیرند اهمیت ندارد. خیلی کسان حاضرند از جانشان بگذرند؛ اما وقتی بگویند: با این اقدام شما ممکن است حوزه علمیه قم تعطیل شود. پای همه همه می‌لرزد. اما امام نلرزد؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت.

روزی به امام گفتند:

اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند. یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید. پای خیلی کسان، این جا می‌لرزد. اما پای امام نلرزد و راه را ادامه داد تا به نقطه پیروزی انقلاب رسید.

بارها به امام گفته شد:

شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می‌کنید. جواب خونهایی را که بر زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟

یعنی در مقابل امام رضوان الله علیه، خون‌ها را - خون‌های جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت:

در پانزده خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب این‌ها را چه کسی خواهد داد؟
این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید، عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این جاها دیده می‌شد.

پروردگار! حیات و زندگی ما را زندگی حسینی و مرگ ما مرگ حسینی قرار بده.

پروردگار! امام بزرگوار ما را که به این راه هدایت‌مان کرد، با شهدای کربلا محشور کن. شهدای عزیز ما را با شهدای کربلا محشور کن.

پروردگار! مرگ ما را به شهادت در راه خودت قرار بده.

پروردگار! این ملت بزرگ، این ملت حسینی و عاشورایی را بر همه‌ی دشمنان کوچک و بزرگش پیروز کن؛ دشمنان او را مأیوس و ناکام کن.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، امت اسلامی را در هر جای دنیا که هستند، سربلند کن؛
تکلیف حسینی را به آن‌ها تعلیم بده؛ توفیق انجام این تکلیف را به آن‌ها عنایت فرما.
پروردگارا! به محمد و آل محمد، قلب امام زمان ما، ولی عصر ما اروحنا فداه را از ما خشنود و راضی کن؛
ما را از یاران و موالیان آن بزرگوار قرار ده؛ توفیق وسعت زیارت آن بزرگوار را به ما عنایت فرما.
پروردگارا! به محمد و آل محمد، آن خیری که از تو خواستیم و نخواستیم، به ما عنایت کن و از هر
شری به تو پناه می‌بریم و پناه نبردیم، ما را از آن در امان بدار.